



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



28 دسمبر 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

حرکت از "وانه" تا رسیدن به "علی خیل" (مختصری رویدادها از کتاب خاطرات جرنیل وزیری)

(مبحث هفدهم)

پس از تائید و تعهد اجرای مواد قطعنامه، رزمندگان وزیر و میسود عملاً بسیج شده و آماده حرکت به سمت جنوبی افغانستان شدند. جرنیل وزیری می نویسد که: بتاريخ اول ثور 1308 وقتی پولیتکل ایجنت وانه "بریمنر" از قضیه آگاه شد، مانع ما گردید، ولی ملا صاحب همز الله آخوند برایش توضیح داد که اینکار عزم همه ولس و بزرگان است و شما مانع آن شده نمیتوانید. بعد از آن آنها کدام مشکلی برای ما پیش نکردند. همان بود که در آن روز تقریباً شش هزار رزمنده وزیری و میسود باخوشی (دهل و اتن و فیر تفنگ) بصوب افغانستان حرکت کردند. (برای شرح مزید دیده شود - صفحه 192-193 متن پشتوی کتاب خاطرات جرنیل وزیری)

جرنیل وزیری پس از آنکه از مخالفان شاه امان الله غازی که بطور عموم در جنوبی واکثراً به حمایت از سقوی ها فعالیت میکردند، در کتاب خاطرات خود نام برده، علاوه میکند که در ساحه اورگون از قدیم بین اقوام و قبایل وزیری، جدرانی، دیگانی های تاجیک، سلیمان خیل و خروتی که در حواشی اورگون زندگی میکردند، مشکلات وجود داشت، همچنان در گردیز، زرمت و کتواز قبایل سلیمان خیل جاگزین بودند و در همین وقت تعداد زیاد کوچی های هر قوم در منطقه در حال رفت و آمد بودند و من میدانستم که لشکر ما حین عبور از آن مناطق بسوی غزنی و اشتراک با قوای امانی در برابر سقویها با مشکلاتی مواجه می شود.

در روزیکه ما از "وانه" بسوی اورگون در حرکت شدیم، قلعه جنگی اورگون در دست سقوی ها (عبدالغیاث خان و سیدحسین خان چنداولی) بود. وقتی بتاريخ اول جوزا به اورگون رسیدیم، در حواشی شهر قوای ما اطراق کرد و برای عبدالغیاث خان سقوی نامه نوشتیم که قلعه را تسلیم نماید. اما با تأسف که در همان روز برای ما اطلاع رسید که قوای امانی در غزنی شکست کرده و مجبور به عقب نشینی شده و متعاقب آن اعلیحضرت به قندهار برگشته و از آنجا با خانواده خود کشور را ترک کرده است. این خبر مایه نگرانی ما شد. وقتی از صحت این اطلاع با اعزام چند نفر به شهر اورگون یقین حاصل شد، جرگه را در همانجا دائر کردیم که با چنین وضع دو راه داریم: یا به وزیرستان برگردیم و یا اینکه برای مقابله با قوای سقوی به جنگ ادامه دهیم. در نتیجه جرگه فیصله کرد که جنگ و مبارزه را با سقویها تا سقوط حبیب الله بچه سقو پیش می بریم و برای اعاده مجدد سلطنت شاه امان الله غازی و یا یکی از منسوبین خانواده او به پادشاهی کشور با سروجان حاضر به فداکاری هستیم. (شرح مزید صفحه 197-206 کتاب خاطرات...)

در این وقت با رسیدن سپهسالار محمد نادر و برادرانش در ماه حوت 1307 به جنوبی و مشرقی، این آوازه پخش گردید که آنها برای نجات وطن از شر سقویها و اعاده سلطنت شاه امان الله غازی کمر همت بسته اند. این خبر مایه امیدواری ما گردید. سپهسالار محمد نادر خان تا زمانیکه ما پس از فتح خوست با او پیوستیم،

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

تلاش کرد تا اقوام جنوبی و قبایل را با خود همراه سازد، ولی با مخالفت خوستی ها، احمدزائی ها، چمکنی ها و دریخیل ها روبرو شد و در برابر آنها با شکست های سخت مواجه گردید و تعدادی هم به جانبداری از سقویها با او مخالفت کردند و در ظرف چهار ماه سپهسالار و برادرانش نتوانستند بیش از 400 نفر را بدور خود جمع کند و از این ناحیه سخت نگران و مأیوس بودند. (صفحه 221 کتاب خاطرات).

جرنیل وزیری درباره فتح قلعه نظامی اورگون که در تصرف سقویها بود، می نگارد که: ما میخواستیم با ادامه محاصره، سقویها را مجبور به تخلیه قلعه سازیم، ولی آنها به مقاومت پرداختند، چون انتظار وصول قوای کمکی را داشتند، مگر قوای کمکی برای شان نرسید و بعد از مدتی بالاخره بتاريخ 20 جوزا عبدالغیاث خان پیام تسلیمی خود و قلعه را برای ما فرستاد و ما او و همراهانش را با احترام به جای امن که خود شان می خواستند، بتاريخ 30 جوزا انتقال دادیم و قلعه نظامی را با تمام سلاح و تجهیزات آن تصرف کردیم. در همان روز برای سپهسالار محمدنادر خان نامه نوشتیم و بدست فیض محمد خان پسر حاجی نواب خان لوگری ارسال داشتیم که در آن آمادگی رزمندگان وزیر و میسود و دیگر اقوام معینی خود را برای سقوط حبیب الله و اعاده سلطنت به شاه امان الله ابراز داشتیم. متأسفانه جواب این نامه را دریافت نکردیم. (صفحه 225 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری می نویسد: چون در آن موقع سال، عبور و مرور کوچیان در آن منطقه زیاد بود و اکثر آنها برخلاف اعلیحضرت امان الله خان فعالیت میکردند و در همان وقت قوای محمدنادر خان در گردیز نیز از طرف حامیان حبیب الله سخت شکست خورده بودند، جرگه تصمیم گرفت تا رزمندگان وزیر و میسود مؤقتاً دوباره به وزیرستان برگردند و سلاح و تجهیزات را با خود برده و برای آینده و حمله به کابل نزد خود نگهدارند. در عین زمان سپهسالار محمدنادر خان نیز به دلیل شکست های پیهم و زندانی بودن خانواده شان در کابل سکوت و خاموشی اختیار کرده و به علی خیل جاجی پناه برده بودند. (صفحه 227-228 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری در باره کسانی که با محمدنادر خان همکاری شده بودند، می نگارد که آنها اشخاص بسیار با نفوذ در بین ولس نبودند و نیز از نظر اقتصادی توانائی لازم را جهت امداد با نادر خان نداشتند. یکی از آنها حاجی صاحب نواب خان لوگری یک شخص ریش سفید و معزز بود که در اثر دشمنی با خواجه ابراهیم خان مجبور به ترک قریه خود در کلنگار لوگر گردیده و با پسران خود هر یک فیض محمد خان [بعدها یاور شاه و نایب الحکومه صاحب اختیار و لایت پکتیای بزرگ برای سالهای متمادی] و نصر الله خان به پشاور اقامت گزیده بودند. عبدالغنی خان گردیزی با دیگر برادران خود خان محمدخان و شیر محمدخان بیشتر از ده پانزده نفر به دور خود نداشتند و در اثر فشار سقوی ها قریه پدری خود را ترک کرده بودند. مولوی صاحب الله نواز خان پنجابی از اصل و ریشه باشنده پنجاب ملتان بود و در عصر امانی به حیث معلم مکتب حبیبیه ایفای وظیفه میکرد و در بین مردم به حیث یک شخص بیگانه و خارجی شناخته می شد و با سران اقوام و ملک ها آشنائی و رابطه نداشت و خانواده او در "ملتان" اسیر دست هندوهای شینکر بودند و او به تنهائی به افغانستان مهاجر شده بود. محمدنادر خان در مدت شش ماه پس از ورود خود به جنوبی نتوانست میر اکبر و مغل خان چمکنی را با خود همراه کند و در مشرقی سردار محمد هاشم خان و محمد گل خان مومند نیز نا امید شدند و در برابر حبیب الله ناکام گردیدند. محمدنادر خان در تمام سمت جنوبی در علاقه جاجی تنها مانده و به همین دلیل مرکز قوای خود را در علی خیل تشکیل داده بود و هم در آنجا آرام نبود، زیرا خوست و چمکنی زیر نفوذ دوستان حبیب الله قرار داشت. من به هدف سرنگونی حبیب الله تقریباً چهار ماه از خانه و کاشانه خود دور و سرگردان بودم. (صفحه 228-229 کتاب خاطرات)

پس از گذشت دوماه از فتح اورگون موقع مناسب گردید هم از نظر هوا و هم از لحاظ کم شدن رفت و آمد مردمان کوچی تا دوباره رزمندگان وزیر، میسود و اقوام "تنی" را برای ادامه هدف اولی به یک جرگه در "برمل" فراخوانم. آنها بتاريخ 12 ربیع الاول [ماه سنبله] در زیات "ماما صاحب" اجتماع کردند و قیادت لشکر را بار دیگر به من سپردند و سلاح دست داشته از قلعه اورگون را با خود گرفته و فیصله کردند که هدف ما حمله به کابل و سرنگونی حبیب الله و اعاده سلطنت به شاه امان الله ویا یکی از خاندانش است و در نظر نداریم با اقوامی که سر راه ما به مخالفت بپردازند، جنگ کنیم، بلکه میکوشیم آنها را قناعت

دهیم و اگر نشد، دیگر راهی جز جنگ با آنها نداریم. همچنان فیصله شد که از سپهسالار محمدنادر خان و برادرانش تقاضا کنیم که در جنگ برای نجات وطن با ما سهیم شوند. با این ترتیب به تعداد 4500 رزمنده قومی با وجود مشکلاتی که ایجنت سیاسی و تحصیلداران او در مقابل ما وضع کردند، در اوایل سنبله 1308 (12 ربیع الاول 1348 قمری) برای نجات وطن از شر دزدان براه افتادیم.» (صفحه 233-236 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیر می نگارد: «در حواشی برمل با دو شخص نا آشنا برخوردیم اینها یکی حاجی نواب خان کاکا از کلنگار لوگر همان کسی بود که بدست پسرش فیض محمد بعد از فتح اورگون به محمدنادر خان نامه فرستادیم که خودش و پسرانش در اثر دشمنی با محمدابراهیم خان به پشاور رفته و به معیت سپهسالار محمدنادر خان در پشاور روانه جنوبی شده بودند. ن فردومی بعد از معلومات، شخصی بود بنام مولوی صاحب الله نواز خان باشنده ملتان پنجاب که مسلمان و اصلاً افغان نبود و در وقت اعلیحضرت امان الله خان به حیث معلم ایفای وظیفه میکرد و او در افغانستان نه قوم و قبیله داشت و نه با خوانین و قبایل افغانستان معرفت و شناخت و نه در حکومت صاحب مقام و منزلت بود و نیز یک خارجی بود. کسانیکه عمداً و قصداً میگویند که رزمندگان وزیر و میسود را مولوی الله نواز خان و حاجی نواب خان جمع آوری کرده اند، آنها در اصل از واقعیت و حقیقت نجات وطن واقف نیستند. آشنائی آنها با سران قومی پس از آنکه مکتوب جرنیل محمدنادر خان را با امضای شان بمن نشان دادند، بوسیله من صورت گرفت و آن در محلی بود که ما پس از جرگه در زیارت ماما دو منزل راه را به عزم سقوط حبیب الله بچه سقوی کرده بودیم. مکتوب دست داشته آنها عنوانی اقوام وزیر و میسود از طرف سپهسالار محمدنادر خان با این عبارت نوشته شده بود: "مردانگی و شجاعت شما در جنگ استقلال برایم معلوم است. امروز باز هم وقت همان مردانگی و غیرت فرا رسیده است. اعلیحضرت غازی امان الله خان را یک دزد و قطاع الطریق به خارج فراری کرده است. هر قسمت وطن به آتش بی اتفاقی می سوزد. ننگ و غیرت افغانی از ما تقاضا میکند که با اتفاق و اتحاد وطن را از این فتنه نجات دهیم." امضاء: محمدنادر» (صفحه 237-239 کتاب خاطرات)

وقتیکه حاجی نواب خان و مولوی الله نواز خان با لشکر ما همراه شدند، نه تفنگ و نه کارتوس با خود داشتند. حاجی نواب خان کاکا چین سفید پوشیده و زهیر بود و مولوی الله نواز خان حتی طرز استعمال تفنگ را نمی دانست و وجود آنها در بین چهار هزار لشکر ما به قوت و ضعف آن اثر نداشت. رزمندگان شجاع وزیر و میسود تحت قیادت من از برمل و اورگون براه خوست روان شدیم و حاجی نواب خان و مولوی الله نواز خان جذبه و روحیه جنگی فرد فرد لشکر ما را به چشم مشاهده میکردند و به من می گفتند که با این روحیه، لشکر شما میتواند بزودی حبیب الله را شکست دهند. تا حواشی خوست هیچ مقاومتی در برابر ما بروز نکرد، اما وقتی در خوست داخل شدیم، بعضی اقوامی که با سقوی ارتباط داشتند، پیغام فرستادند که برای شما از خوست اجازه عبور داده نمیشود و نه راه بسوی کابل باز میگردد؛ با آنها تقریباً سه هزار نفر همراه بودند. در جواب به ایشان پیام دادیم که برای جنگ با شما نیامده ایم و هدف لشکر فقط نجات وطن است و فیصله کرده ایم که هر قوتی که مانع ما شود و از راه جنگ پیش آید، ناگزیر به جنگ با آنها خواهیم بود. لشکر ما در ساحه شرق خوست تا معلوم شدن اوضاع اطراق کرد و با سران شمل، جدران، گریز و سلیمان خیل به مذاکره پرداختیم. الله نواز خان به اصول افغانی آشنا نبود، ولی حاجی صاحب نواب خان به اصول وارد بود. برای دوازده روز جرگه و تماس با مخالفان نتیجه نداد و ما به روز دوازدهم در همان جا به جرگه پرداختیم و فیصله کردیم که با آنها به جنگ بپردازیم. در این اثنا زلمی خان منگل و زمرک خان جدران پسر قهرمان ببرک خان جدران به نزد لشکر ما در شرق خوست آمدند و لشکر ما بسوی بازار خوست حرکت کردند و بدون مقاومت به بازار آنجا رسیدند. اما در نیمه شب لشکریکی از اقوام آنجا بطور ناگهانی بر ما حمله کردند. ما در شرایط سخت فرار گرفتیم و سپهسالار نادر خان و برادرانش نیز با ما کمک نتوانستند، چون خود بیش از 400 نفر نداشتند و آنها نیز از دست طرفداران سقوی شکست خورده و به علی خیل پناه برده بودند. لذا جنگ شروع شد و لشکر ما با تلفات کم بر مخالفان غلبه کرد و آنها را شکست داد. (برای شرح مزید دیده شود: صفحه 239-244 کتاب خاطرات)

بعد از شکست مخالفان در خوست، غند مشر نورمحمد خان گردیزی که یکی از فدائیان اعلیحضرت امان الله خان بود، نزد ما آمد و قلعه نظامی خوست را با سلاح و تجهیزات آن در اختیار ما قرار داد. پس از آن با زلمی خان منگل و زمرک خان جدران بطرف قلعه "بنگی باغ" حرکت کردیم. در حواشی بنگی باغ باردیگر سران اقوام شمل، گریز و سلیمان خیل با فیرتوپ به مخالفت با ما آغاز کردند و ما نیز به مقابله پرداختیم. جنگ سه روز دوام کرد و با وجود نابلدی به منطقه، بازهم آنها را شکست دادیم، یکی از سرکرده های آنها کشته و دیگری با تعداد زیاد عساکر شان در اسارت ما درآمدند و پس از تصرف قلعه بنگی باغ بتاريخ 19 ربیع الاول لشکر ما به معیت بزرگان دیگر بصوب علی خیل حاجی روانه شدیم تا با سپهسالار نادرخان بقرار نامه اش ملاقات نماییم. در وسط راه باردیگر اقوام چمکنی مانع راه ما شدند، ولی آنها از راه صلح پیش آمده و راه را بطرف علی خیل برای ما باز کردند. در آنجا سپهسالار محمدنادر خان و شاه ولی خان و شاه محمودخان از مدت شش ماه کاری از پیش برده نتوانستند، نه جبه خانه و نه پول کافی در اختیار داشتند و با یک عالم ناامیدی بسر می بردند. لشکر ما به رهنمائی حاجی نواب خان، الله نوازخان، نورمحمدخان گردیزی، زمرک خان جدارن و زلمی خان منگل بروز بیستم ربیع الثانی حوالی عصر به علی خیل حاجی رسیدند و سپهسالار محمدنادر خان و همراهانش به استقبال ما آمدند. بعد از نماز خفتن و صرف نان شب، قرار شد فردا با سپهسالار صاحب و همکاران شان در یک جرگه اشتراک کنیم و در اینوقت لشکر ما برای حفظ ماتقدم از یک حادثه غیرمترقبه بازهم در میدان بیرون از علی خیل اطراق کردند. (برای شرح مزید دیده شود: صفحه 246-253)

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم